گفت‌وگوی «جوان» با تعدادی از پاسداران پیشکسوت به مناسبت دوم اردیبهشت سالروز تشکیل سپاه

لباس سبز پاسداری را با رها به خون سرخ شسته‌اند

■ علیرضا محمدی

دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با فرمان حضرت امام خمینی(ره) تشکیل شد. فکر اولیه تأسیس سپاه، یا نیرویی نظامی متشکل از جوانان مؤمن و انقلابی، پیش از پیروزی انقلاب نیز مطرح بود و بلافاصله پس از پیروزی نهضت اسلامی، آن دسته از جوان‌هایی که سابقه فعالیت‌های نظامی داشتند، اقدام به تشکیل واحدهایی مجزا از هم کردند که کمی بعد این واحدها، با نظر و فرمان امام خمینی(ره) همگی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جمع شدند. به مناسبت سالروز تشکیل سپاه، به گفت‌وگو با چند تن از پیشکسوتان این نهاد انقلابی پرداختیم تا هر کدام خاطراتی کوتاه از روزهای اولیه تشکیل سپاه را بیان کنند.

■ ■ ■

■ **عبدالوهاب خاطری‌زاده از پیشکسوتان سپاه خرمشهر**

من متولد سال ۱۳۴۰ در خرمشهر هستم. بزرگ شده خیابان اردیبهشت که اکنون به نام خیابان شهدا شناخته می‌شود.

ما از بچه‌های انقلابی خرمشهر بودیم که بعد از پیروزی انقلاب، سپاه را به‌عنوان بهترین نهاد برای تداوم فعالیت‌هایمان انتخاب کردیم. البته اوایل پیروزی انقلاب مثل خیلی از شهرهای دیگر، اول کمیته در خرمشهر تشکیل شد، اما آیت‌الله شیخ شبیر خاقانی که تحت‌تأثیر شیوخ مرتجع قرار گرفته بود، با تشکیل این کمیته مخالفت کرد و خودشان کمیته خلق عرب و کمیته فرهنگی خلق عرب را تشکیل دادند. ما انقلابی‌ها هم در مقابل آنها کانون فرهنگی، نظامی مسلمانان خرمشهر را تشکیل دادیم. بعدها که درگیری با خلق عرب جدی شد، پاسدارهایی مثل شهید جعفر جنگروی به شهرمان آمدند و شهید جهان‌آرا طرح تشکیل سپاه این شهر را ارائه داد، اما چون باید مجوز تأسیس و فرماندهی سپاه از مرکز صادر می‌شد، شهید جنگروی به عنوان اولین فرمانده سپاه خرمشهر معرفی شد. جهان‌آرا جانشین و معاون عملیات بود و شهید عبدالرضا موسوی هم مسئول آموزش شد. دوره فرماندهی شهید جنگروی خیلی کوتاه بود. کمی بعد شهید جهان‌آرا فرماندهی سپاه خرمشهر را برعهده گرفت.

■ **اولین مأموریت**

یکی از اولین وقایعی که در خرمشهر رخ داد، بحث فتنه خلق عرب بود. البته نام این گروهک نباید این تصور را ایجاد کند که همه عرب‌های خوزستانی یا خرمشهری دنبال تجزیه‌طلبی بودند، بلکه خیلی از مردم عرب زبان به عنوان یک مسلمان از انقلاب اسلامی دفاع می‌کردند. خلق عربی‌ها ظهورشان به سال ۴۲ می‌رسید. همان زمان هم از طرف رژیم شاه مورد تعقیب قرار گرفته بودند. آنها بعد از شلوغی‌های انقلاب دوباره سر و کله‌شان پیدا شد و بحث تجزیه خوزستان را دنبال کردند. ما پاسدارهای خرمشهری هم به‌عنوان یکی از اولین مأموریت‌هایمان، دوشادوش پاسدارهایی که از تهران یا دیگر نقاط کشور به شهر آمده بودند، با آنها مقابله کردیم. اوایل خلق عربی‌ها به ما می‌گفتند چرا با جمهوری اسلامی همراه شده‌اید. ما هم سعی می‌کردیم آنها را توجیه کنیم و اتفاقاً تعدادی از نیروهای خلق عرب در برخورد با بچه‌های انقلابی توبه کردند و از گروه جدا شدند.

■ **محمدرضا شریفی‌نسب از پیشکسوتان سپاه دزفول**

من متولد سال ۱۳۳۹ در دزفول هستم. دزفول از قدیم به دارالمؤمنین شهرت دارد و به خاطر ریشه‌های مذهبی که داشت، خیلی زود مردم دزفول به جریان انقلاب پیوستند. بعد از پیروزی انقلاب، «سپاه» یکی از اولین نهادهای انقلابی بود که در دزفول تأسیس شد و شروع به فعالیت کرد. تعداد زیادی از جوان‌های دزفول، از جمله خود بنده به سپاه پیوستیم. سپاه دزفول واقعاً قوی عمل می‌کرد. چهره‌های بنامی هم از سپاه این شهر در سطح کشوری معرفی شدند. یکی از آنها سرلشکر غلامعلی رشید است که در دوره‌های اولیه تشکیل سپاه، افتخار داشتیم، زیرنظر ایشان و افرادی مثل احمد آوایی در پادگان کرخه آموزش ببینیم.

■ **اولین مأموریت**

وجود بچه‌های پای کار انقلابی باعث شده بود تا سپاه دزفول از همان ابتدا نقطه اتکایی در استان خوزستان و حتی استان‌های همجوار باشد. چنانچه چند ماه قبل از شروع جنگ تحمیلی، بنده و تعدادی از بچه‌های سپاه دزفول، در یکی از اولین مأموریت‌هایمان برای سروسامان دادن به سپاه ایلام به این استان برویم. آن زمان ستون پنجم عراقی‌ها و ضدانقلاب در ایلام فعالیت داشتند و با وجود اختلافات طایفه‌ای عشایر این منطقه، احساس نیاز می‌شد به ایلام برویم و کمک حال سپاه بومی آنجا بشویم. من در سپاه ایلام سمت رسمی داشتم. مسئول فرهنگی سپاه استان ایلام بودم. آقای آوایی هم اصرار کردند که بنده و یک تعدادی از بچه‌ها همانجا بمانیم. وقتی جنگ شروع شد، چون مردم و عشایر منطقه اغلب مسلح بودند، جلوی ساختمان سپاه جمع شدند تا آنها را برای مقابله با دشمن ساماندهی کنیم. شایع شده بود که عراقی‌ها پاسگاه شور شیرین را گرفته‌اند و می‌خواهند به سمت میمک بیایند. اگر بلندی‌های میمک را می‌گرفتند، سقوط ایلام حتمی بود. چون بچه‌های سپاه در ساماندهی عشایر مردد بودند، من داوطلب شدم و فرماندهی گروه را بر عهده گرفتم. بعد با کمپرسور و مینی‌بوس و ماشین شخصی و هر وسیله‌ای که گیر آوردیم به منطقه میمک رفتیم. آنجا تعدادی از بچه‌های کمیته و ژاندارمری به ما پیوستند و با کمک هم توانستیم پاسگاه را از خطر اشغال توسط دشمن حفظ کنیم. این یکی از اولین کارهایی بود که بچه‌های سپاه دزفول و ایلام در برابر دشمن انجام دادند.

■ **فرج‌الله مرادیان از پاسداران پیشکسوت تهران**

بنده افتخار دارم که از اولین روزهای تشکیل سپاه وارد این نهاد انقلابی شدم. در تهران سپاه پادگان عشرت‌آباد(عج) خیلی فعال بود. ما هم در آنجا فعالیت می‌کردیم و این افتخار را دارم که با بزرگانی چون شهیدبروجردی و شهید گلاب بخش همرزم بودم. یادم است اوایل سال ۵۸ و اولین ماه‌های تأسیس رسمی سپاه بود که در پادگان ولی عصر(عج) اولین هنگ سپاه با ابتکار عمل شهید بروجردی تشکیل شد. ما در این هنگ تازه تأسیس بودیم که یک روز شهیدسعید گلاب‌بخش (محسن چریک) برای آموزش نیروها وارد پادگان شد. چون ورود ایشان به شکل مرسوم آن زمان که از طریق بلندگوی روابط عمومی به اطلاع نیروها می‌رسید، اعلام نشد، ما از این موضوع خبردار نشدیم. همان شب یکی از بچه‌های همراه محسن چریک به آسایشگاه ما آمد و چراغ‌ها را خاموش کرد. همان کاری که این روزها هم در پادگان‌ها با عنوان خاموشی انجام می‌شود. این مسئله برای ما که هنوز با امور نظامی آشنایی چندانی نداشتیم، عجیب آمد و حتی به ما برخورد. بچه‌ها چراغ‌ها را روشن کردند و بحث با فرستاده محسن چریک بالا گرفت. چند ساعت بعد هم اولین رزم شبانه که از ابتکارات آموزشی شهید گلاب‌بخش بود اجرا شد. هوا که روشن شد محسن چریک در کنار شهیدبروجردی برای ما صحبت کرد. گلاب‌بخش اشاره‌ای به خطای ما سر برنامه خاموشی کرد و از گردان ما خواست که قسمتی از پادگان را به عنوان تنبیه، تمیز کنیم. آن موقع جوان بودیم و به‌اصطلاح سرمان داغ بود. تنبیه را قبول نکردیم و من هم به نمایندگی بچه‌ها از جا برخاستم و گفتم اگر شما به عنوان تنبیه از من بخواهی بنشینم تا خون در رگ دارم نمی‌نشینم، اما برای جهاد اگر از ما بخواهی کل پادگان عشرت‌آباد را تا میدان توپخانه ببریم، قبول می‌کنیم. برخلاف تصور ما محسن چریک از این حرکت جسورانه‌ام نه‌تنها عصبانی نشد، بلکه خوشش هم آمد و بعد از صبحانه مرا پیش خودش فراخواند و از همان زمان مرید و شیفته‌اش شدم.

> وقتی بنده سپاهی شدم فردایش قضیه گنبد پیش آمد. اعلام آمادگی کردیم و ما را به آنجا اعزام کردند. موقع رسیدن ما غائله تا حدی خوابیده بود و درگیری چندانی نداشتیم. دو، سه هفته‌ای گنبد بودیم و بعد برگشتیم تهران. رسیده، نرسیده گفتند یکسری نیرو برای رفتن به جزیره کیش نیاز داریم، نگو منظورشان محافظت از کاخ‌ها و اماکنی از این دست در کیش است

■ **اولین مأموریت**

یکی از اولین مأموریت‌های ما اعزام به تبریز در ماجرای غائله حزب خلق مسلمان بود. وقتی که ما به آنجا رفتیم، تبلیغات این حزب به قدری جو تبریز را آلوده کرده بود که محسن چریک از تهران تقاضای تصاویر و عکس امام را کرد تا در امور تبلیغی و فرهنگی از آنها استفاده کند. آن زمان سر خیلی از چهارراه‌ها نیروهای خلق مسلمان نوارهای آقای شریعتمداری را پخش می‌کردند و سعی داشتند مردم را تهییج کنند. در شرایطی که سپاه خود تبریز هم در مقرش منزوی شده بود، محسن چریک با صد و خرده‌ای نفر نیرو وارد عمل شد و مقر حزب خلق مسلمان را به تصرف درآورد. این مقر در یک میدان گاهی بود با چند طبقه که در طبقاتش با گونی سنگر درست کرده بودند و حتی مسلسل کار گذاشته بودند. حضور نیروهای حزب خلق مسلمان در سطح شهر به قدری قوی بود که دو روز قبل از عملیات پاکسازی، تعدادی از نیروهای این حزب من را بازداشت کردند و به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند، اما بچه‌های پاسدار به کمک مردم توانستند این غائله را بخوابانند و امنیت و آرامش را به شهر بازگردانند.

■ **فریدون خیام‌باشی از پیشکسوتان سپاه تهران**

من متولد ۲۰ شهریورماه ۳۹ در کویت هستم. اصالتمان اصفهانی است، اما پدرمان برای کار به آن کشور سفر کرده بود. تا هفت سالگی در کویت بودم و بعد به ایران برگشتیم. فعالیت‌های انقلابی‌ام را از سال ۵۷ شروع کردم و بعد از پیروزی انقلاب درست روز ۲۵ اردیبهشت سال ۵۸ عضو سپاه شدم. یعنی ۲۳ روز از تشکیل رسمی سپاه می‌گذشت که به عضویت آن درآمدم. آن زمان شور و حالی در بین بچه‌های سپاه بود که وصف‌ناشدنی است. ما هر کاری از دستمان برمی‌آمد، برای حفظ و دوام انقلاب انجام می‌دادیم. یادآوری آن روزها همین الان هم برایم شیرین است. همگی برای یک هدف مقدس تلاش می‌کردیم و خستگی نمی‌شناختیم.

■ **اولین مأموریت**

وقتی بنده سپاهی شدم فردایش قضیه گنبد پیش آمد. اعلام آمادگی کردیم و ما را به آنجا اعزام کردند. موقع رسیدن ما غائله تا حدی خوابیده بود و درگیری چندانی نداشتیم. دو، سه هفته‌ای گنبد بودیم و بعد برگشتیم تهران. رسیده، نرسیده گفتند یکسری نیرو برای رفتن به جزیره کیش نیاز داریم، نگو منظورشان محافظت از کاخ‌ها و اماکنی از این دست در کیش است. خلاصه رفتیم و چون آنجا ساکت بود، شور انقلابی‌مان اجازه نداد زیاد بمانیم و درخواست بازگشت دادیم. دوباره آمدیم تهران. مدتی بعد خبر دادند خلق عرب در خرمشهر آشوب ایجاد کرده‌اند. قضیه آنجا با گنبد فرق می‌کرد. ضد انقلاب مرتب در شهر به ما شبیخون می‌زدند و با شلیک آرپی‌جی و به رگبار بستن مقرها و سنگرهایمان، سعی داشتند نیروهای انقلابی را از میدان به در کنند. اقامتمان در خرمشهر طولانی شد. در این مدت درگیری‌های متعددی داشتیم و شهید و مجروح هم دادیم.

■ **سردار رضا میرزایی از پاسداران پیشکسوت همدان**

من متولد سال ۱۳۳۵ در استان همدان و شهرستان ملایر هستم، ولی از شش سالگی همراه خانواده به تهران مهاجرت کردیم و در این شهر ساکن شدیم. موقع انقلاب ۲۲ سالم بود که وارد جریان مبارزه شدم. بعد از پیروزی انقلاب هم به همراه تعدادی از دوستان، جزو اولین گروه‌هایی بودیم که به سپاه پیوستیم. آن زمان سپاه پاسداران به شکل رسمی تشکیل نشده بود. ما جزو همان گروهی بودیم که توسط ۳۲ نفر از نیروهای زبده گارد در مجموع سعدآباد آموزش نظامی دیدیم. اسفند ماه ۱۳۵۷ یعنی فقط چند روز از پیروزی انقلاب گذشته بود که یک دوره آموزش حدوداً ۲۵ روزه را پشت سر گذاشتیم و بعد به ما گفتند خودتان را آماده تشکیل سپاه کنید. دو مجموعه در تهران برای استقرار سپاه در نظر گرفته شد؛ یکی در سلطنت‌آباد سابق (خیابان پاسداران) بود که محل استقرار ستاد مرکزی سپاه شد. مجموعه بعدی در پادگان عشرت‌آباد (پادگان ولیعصر) بود که کارهای عملیاتی سپاه را انجام می‌داد. من اوایل در ستاد مرکزی بودم، اما، چون به کارهای عملیاتی علاقه داشتم به مجموعه عشرت‌آباد رفتم و زیرنظر شهیدبروجردی فعالیت کردم. از همان طریق وارد بحث اغتشاشات مرزی و مبارزه با ضدانقلاب شدم.

■ **اولین مأموریت**

اوایل انقلاب هر جا شلوغ می‌شد، از تهران انتظار داشتند نیروهایی را برای کمکشان ارسال کنند. در اولین قدم بنده در معیت حدود ۱۲۰ نفر از بچه‌ها به کردستان اعزام شدیم. تا اردیبهشت ۵۹، بیشتر مناطق کردستان به دست ضدانقلاب افتاده بود. در خود شهر سنندج تنها پادگان این شهر، به همراه باشگاه افسران و فرودگاه دست نیروهای انقلابی بود و باقی را ضدانقلاب در اختیار داشتند. من مأموریت گرفتم برای کمک به نیروهای محاصره شده سنندج به کردستان بروم. بار اول از سمت بیجار رفتیم که بنا به دلایلی مجبور شدیم برگردیم و این‌بار همراه رزمنده‌های همدانی از سمت گردنه صلوات‌آباد و قروه به سمت سنندج حرکت کردیم. از همان زمان همراه بچه‌های همدان شدم و دیگر به تهران برنگشتم.

■ **حسنعلی علی بیگی از پاسداران پیشکسوت تهران**

بنده سال ۳۶ در روستای بیارجمند شاهرود متولد شدم. هنوز کوچک بودم که به همراه خانواده به تهران آمدیم. ساکن خیابان خراسان در محله دولاب شدیم و بزرگ شده همانجا هستم. از نوجوانی شروع به یادگیری ورزش بوکس کردم و در رده‌های سنی مختلف عضو تیم ملی شدم. حول و حوش انقلاب در اردوی اعزام به مسابقات رومانی بودم که به خاطر فعالیت‌های سیاسی اردو را ترک کردم. شاید همین اشتغال به ورزش بوکس و تربیت مذهبی‌ام بود که باعث شد بچه‌های انقلابی محله‌مان تشویقم کنند که به فعالیت‌های انقلابی روی بیاورم. البته ما با خانواده شهیدوصالی بچه‌محل بودیم و امیر برادر بزرگ‌تر شهیداصغر وصالی که معلم بود، در روشنگری بچه‌های محله نقش داشت. بعد از پیروزی انقلاب هم از طریق آشنایی که با خود شهیداصغر وصالی داشتم، عضو سپاه شدم و زندگی‌ام تا مدت‌ها در مناطق عملیاتی و جنگی گذشت.

■ **اولین مأموریت**

اولین مأموریت ما اعزام به کردستان بود. کردستانات به دلیل نزدیکی به مرز، میزبان یکی از بزرگ‌ترین آشوب‌های اوایل انقلاب شده بود. چنانچه رفته‌رفته تعداد زیادی از واحدهای سپاه و ارتش قبل از شروع رسمی جنگ تحمیلی، در کردستانات درگیر مبارزه با ضدانقلاب بودند.

اوایل مردادماه ۱۳۵۸ بود که در یک گروه به فرماندهی شهیدوصالی به کردستان اعزام شدیم. اول به مریوان رفتیم و بعد خبر رسید که پاوه شلوغ شده است. ۱۷ مردادماه به پاوه اعزام شدیم. این شهر از طرف ضدانقلاب تهدید می‌شد و مردم با تحصن در معابر شهر، خواستار اعزام پاسدارها به پاوه بودند. ما که به پاوه رسیدیم هنوز اوضاع آنقدر وخیم نشده بود. رفته‌رفته کار به وخامت گرایید و شهر توسط چند هزار نفر از ضدانقلاب به محاصره درآمد. وقتی اوضاع به هم ریخت، من از طرف اصغر وصالی مأموریت گرفتم تا یک عده از دستمال‌سرخ‌ها را در بیمارستان پاوه فرماندهی کنم. این بیمارستان در ورودی شهر قرار داشت و به نوعی اولین سد دفاعی ما در برابر یورش ضدانقلاب محسوب می‌شد. سدی که اگر می‌شکست، ضدانقلاب به داخل شهر یورش می‌بردند. من و دیگر پاسدارهای بومی و غیربومی مستقر در بیمارستان، یک عاشورای به تمام معنا را تجربه کردیم. خیلی از بچه‌ها در آنجا به شهادت رسیدند و ضدانقلاب حتی به پیکرهایشان هم رحم نکرد. آنجا بود که به معنای واقعی کلمه، قرابت پاسداران انقلاب اسلامی با یاوران عاشورایی امام حسین(ع) را درک کردیم. هرچه از عاشورا شنیده بودیم، از مظلومیت یاران اباعبدالله(ع) و پایمردی‌شان در برابر دشمنی که بویی از انسانیت نبرده بود، در بیمارستان پاوه به عینه مشاهده کردم و آغشته شدن خون سرخ با سبزی لباس پاسدارها را به چشم دیدم.

حسنعلی علی بیگی نفر چپ

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۹۰۸

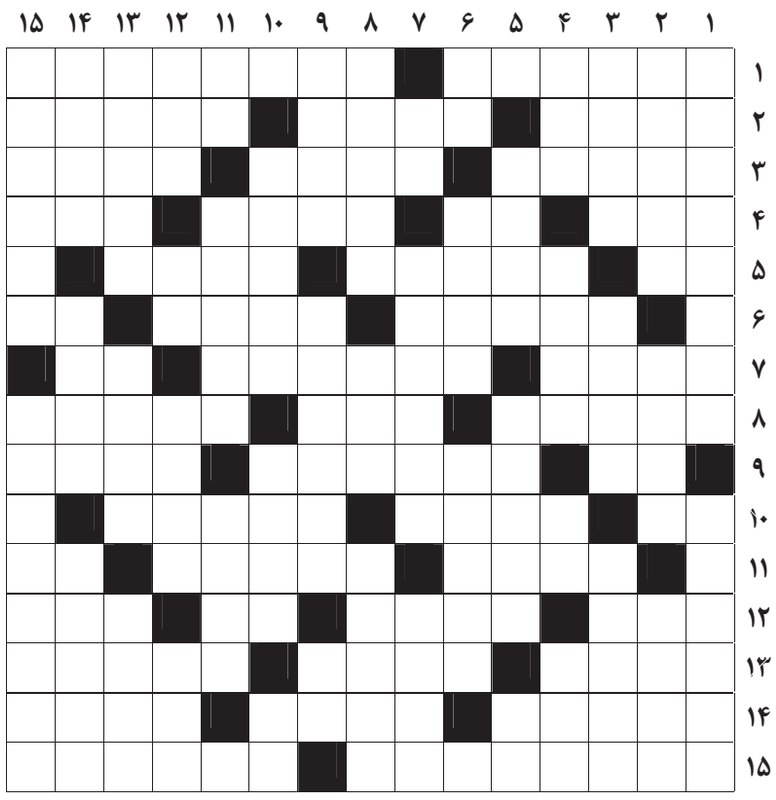

از راست به چپ

■ ۱- رجوع؛ ایاب- مدافع پرسپولیس ■ ۲- قسمت اصلی ملودیک اپرا- چکاندنی اسلحه- دیدن و نظاره کردن ■ ۳- نمای ساختمان- شاهد- کاپیتان و گلزن اسبق منچستر یونایتد ■ ۴- مجلس اعیان- فنی در کشتی- کتاب بیدل دهلوی- گسترده ■ ۵- دشمن سخت- نرمی؛ نکته‌سنجی- زشت ■ ۶- مصرف‌شمار- صدای فروریختن بنا- هزار کیلو ■ ۷- سال فضانوردان- پرنده‌ای شبیه کبوتر- تلخ ■ ۸- بیعانه و پیش‌پرداخت- فرشته- همسایه روسیه ■ ۹- بدی- اتاق استراحت- خدای هندو ■ ۱۰- ضمیر غایب- زیرک- شایستگی ■ ۱۱- نوعی آتش‌زنه- قهقرا- یادداشت ■ ۱۲- دوست- اژدهای افسانه ای یونان باستان- پرحرفی- از شبکه‌های رادیویی ■ ۱۳- شهر سیمان قزوین- داخل شدن- چرخ چاه ■ ۱۴- پشیمانی- از القاب امام موسی کاظم- عقیم ■ ۱۵- تجزیه شیمیایی مواد به وسیله آب- رفت و آمد

از بالا به پایین

■ ۱- قهرمان لیگ قهرمانان اروپا در سال ۲۰۱۵- استخوان جمجمه ■ ۲- رود مرزی ایران و عراق- جودوی چینی- همیشگی ■ ۳- جمیل- تانک ایرانی- فغان ■ ۴- لباس جراحان- مورد ظن- ضمیر اشاره- فنی در کشتی ■ ۵- اپرای کوچک- اندوخته بانکی- ضمیر داخل ■ ۶- موضع و مبحث- از برادران حضرت یوسف- بهره هوشی ■ ۷- تخم مرغ فرنگی- از یاد رفته- خیاط ■ ۸- ستیزه‌جویی- فروش بازاری- پَر گشودن و پریدن پرندگان ■ ۹- از قهرمانان تورانی شاهنامه- تیم فوتبالی در لالیگای اسپانیا- عدد روستا ■ ۱۰- کاشف گردش خون- قدرت و توان- علامت مفعول ■ ۱۱- ورق کاغذ- کامل شدن- جنگ ■ ۱۲- نواختن نی- مساوی- پیشرفت- روند بی‌سر ■ ۱۳- کشورهای عرب صادر کننده نفت- زمین بدون کشت- شعله آتش ■ ۱۴- نوعی سلاح سرد- زمزمه کردن- تفقد و دلجویی ■ ۱۵- استانی در چین- مرکز مبلمان تهران

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۱			۷			
	۴	۶		۳				
						۸		۳
۸						۷	۵	
	۲		۴					
			۷	۱	۲		۳	
	۶	۹						۷
					۴	۹		۱
				۷	۱			

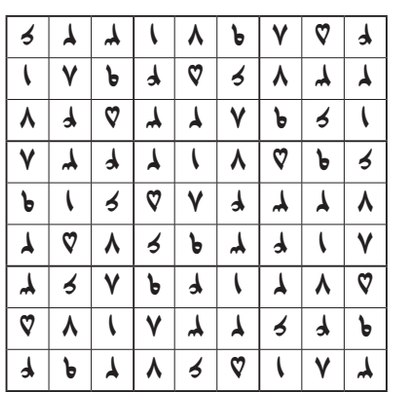

جدول کلمات متقاطع
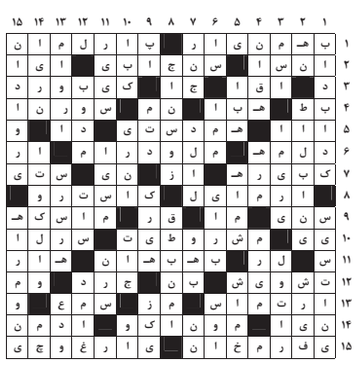
پاسخ جدول شماره ۵۹۰۷